

● گلیم بافی در اندج معمولاً در خانه‌ها انجام می‌شود

● بخشی از نخ‌های مورد نیاز برای بافت گلیم، از پشم، ریسیده می‌شود

● مواد اولیه گلیم اندج، عمدتاً در همین منطقه الموت تولید می‌شود



● گلیم بافی در اندج، پیشه سنتی خانم‌هاست



تا چند سال پیش که از تهران برای تعطیلات آمدم اندج و از دختر عمه‌ام یاد گرفتم. او یک گلیم کوچک در کنار من بافت تا من یاد گرفتم». معصومه خانم از علاقه‌اش به این کار تعریف می‌کند: «گلیم را که شروع می‌کنم، دیگر هیچ کار دیگری نمی‌کنم؛ چون سرعت کم است. بیشتر پای دار می‌نشینم تا بیشتر ببافم. از صبح زود تا آخر شب فقط برای آشپزی و غذا خوردن بلند می‌شوم. به خاطر همین هم شوهرم دوست ندارد زیاد گلیم ببافم. کار شیرین؛ اما خیلی سختی است. من چون مدام می‌بافتم، انگشتانم در خواب سیر می‌شدند. دکتر گفت باید کمتر ببافم و حالمدتی است که کار را کم کرده‌ام».

● زنان باردار گلیم باف

گل نسا جانی ۷۵ سال سن دارد. در میدانگاه روستا کمی با فاصله از همسر ناشنوایش نشسته و می‌گوید از بچگی کارهای مختلف انجام داده: «مگر بنشینیم، روزی می‌آید بخوریم؟ ما همیشه کار کردیم، هر کاری. همیشه مشغول بودیم». از گلیم بافی به نام کبری نام می‌برد که به خاطر اینکه دارها روی زمین بود و بافتن گلیم روی زمین خیلی سخت بود، سه بار بچه‌اش در شکمش سقط شد و از دستش رفت. توضیح می‌دهد: «مادرشوهرش سختگیر بود و باید در هر شرایطی گلیمش را می‌بافت و یک روز هم نباید کار زمین می‌ماند». حوا خاتون را همه به اسم جواهر خانم می‌شناسند. ۶۱ ساله است. او هم خاطره‌ای دارد از گل نسا خانم یا به قول خودش گل خانم که آن را این طور تعریف می‌کند: «در قدیم ما سه نفر بودیم که با هم روی هر گلیم کار می‌کردیم. روز آخر هر کار، وقتی قرار بود گلیمی را تحویل دهیم، آرد می‌بردیم و برای خودمان حلوا درست می‌کردیم یا لوبیا کته می‌خوردیم و هر روزی که سر کار می‌رفتیم، ابتدا نغری سه قاشق از آن حلوا می‌خوردیم و سپس کار را شروع می‌کردیم. یک روز اواخر کار بود که دیدیم گل خانم نیامد. پس از کار رفتیم سراغش را گرفتیم و گفتند دیروز زایمان کرده است؛ یعنی تا روز آخر بارداری اش روی گلیم باسختی کار کرده بود. بالاخره برای آخر گلیم کمک گرفتیم تا توانستیم تمامش کنیم».

روی ایوان باید گلیم می‌بافتم. یک چراغ هم کنارمان می‌گذاشتند که مدام دستمان را با آن گرم می‌کردیم. آن قدر دست‌ها گرم و سرد می‌شد که استخوان‌هایمان درد می‌گرفت

بین خاطراتش می‌رسد به زمستان‌های سخت اندج و می‌گوید: «من ۱۳ ساله بودم که ازدواج کردم. آن موقع‌ها برف آن قدر می‌بارید که تا چند روز نمی‌توانستیم به زیرزمین برویم تا کسی راهش را باز کند. در همان زمان برف روی ایوان باید گلیم می‌بافتم. یک چراغ هم کنارمان می‌گذاشتند که مدام دستمان را با آن گرم می‌کردیم. آن قدر دست‌ها گرم و سرد می‌شد که استخوان‌هایمان درد می‌گرفت. شب‌های عید هم بیشتر می‌بافتم. شبانه‌روز می‌بافتم تا گلیم‌ها تمام شود و برای عید به صاحبش برسد».

● یادگاری برای خواهر

عفت عسگری ۴۸ ساله است. زن جوانی که نوه دارد و از قدیم یادش است که در کنار درس و مدرسه، گلیم می‌بافته. با خنده می‌گوید: «نخستین باری که دستم به دار گلیم خورد وقتی بود که مادرم می‌بافت و برای ناهار رفته بودند. من نشستم پای دار و خرابکاری کردم». عفت خانم جهیزیه خواهران کوچک‌تر از خودش را با کمک مادرش بافته: «خواهرهایم همیشه می‌گویند آن گلیم‌ها یادگاری من و مادرم است. گلیم پشیمی چیزی نیست که خراب شود. همه بافته‌های مادرم از قدیم هنوز هم سالم مانده و در خانه‌هایمان هست». انواع و اقسام گل‌های گلیم را هم می‌شناسد و برای نام می‌برد: «کندانسری گل، کوچانی گل، گازرخانی گل، کافیه گلک، گل ستاره و...»

● گلیم بافی در ۵۰ سالگی

معصومه آتشگر ۵۳ ساله است. او جزو آن دسته‌ای است که گلیم بافی را در ۵۰ سالگی یاد گرفته. خودش در این باره این طور توضیح می‌دهد: «مادرم در جوانی اش گلیم می‌بافت؛ اما از وقتی به تهران رفتند دیگر نبافت. وقتی اول راهنمایی بودم به مادرم گفتم مدرسه از ما کاردستی می‌خواهد. مادرم برایم روی یک دار کوچک گلیم بافت. آن را بردم مدرسه؛ ولی دیگر به من برنگردانند».